

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

Literary-Cultural

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

ادبی - فرهنگی

سید ملک - اتریش  
۲۶ نومبر ۲۰۲۱



سید ملک

## اشاراتی به رقص و سماع!



این نابلو که بیانگر رقص و سماع است من را بر آن داشت که نظرم را بنگارم:

رقص و سماع را خلاف آن که به مولانا نسبت می دهند برای بار اول بعد از این که "جنید بغدادی" از زندان خلیفه عباسی آزاد شد. مریدانش به دورش حلقه وار می رقصیدند و بعداً به شکل رقص و سماع درحلقات صوفیه مروج شد. البته با اوج ترویجش در زمان مولانا مخالفان زیادی هم پیدا و این عمل را گناه می شمردند دیدگاه من هم این است که اگر خدائی باشد وبه اصطلاح من "شاید خدائی باشد" یا آنقدر هست که بانگ جرسی می آید دریافت و ارتباط آن از طریق رقص و سماع قابل سوال است. مرانظر به این است که چرخش زیاد به دور خود و حلقه

مربوط سر چرخى بار آورده و پرخورى پيش از سماع نيز اثرات بر دهن و مغز مى گذارد كه آن را خلسه صوفيانه نام مانده اند.

بررسى من در عرقان به من آموخت كه بزرگان اين راه مانند سلطان العارفين "بايزيد بسطامى" كه به هوا پر مى زد يا سلطان العرفا "ابراهيم ادهم" كه تاج و تحت سلطنت بلخ رارها و به فقر گرائيد يا منصور حلاج يا قربانى راه حقيقت عارفانه كه در زندان به يك شب هزار ركعت نماز گذارد به رقص و سماع مشهور نبوده اند.

با آنها هر كس دلش. چه مجدداً مى گويم "شمايد خدائى باشد" در آن صورت **ادبگاه محبت ناز شوخى بر نمى دارد** در كلمه شاد بايد علاوه بدارم كه برتراند راسل فيلسوف بيخدائى انگيس مى گويد "به خدا معتقد نيست اما هيچ دليل به ردش هم ندارد" من بارها گفتم شمايد باشد اما هيچ دليل به ثبوتش ندارد اما هست. اين كه چه است من نمى دانم **آنچه اندر وهم ناييد ان بود يا . من نمى دانم كه چوئى اى خدا چون زفهم ما بيروئى اى خدا**

به يادم آمد كه روزى طفلان كوچه به فرزند ابراهيم ادهم طعنه جنون پدى مى دادند. پسرش باپرسان سراغ پدر را گرفت و به مكه رسيد ديد سلطان ابراهيم ادهم مصروف خاركشى است و گفتند وى سلطان ابراهيم ادهم است. پسرش خود را در بغل پدر انداخت و به ابراهيم ادهم الهام رسيد كه با محبت مرا بگيرد يا از پست را .

ابراهيم گفت مجت ترا گزيدم و پسر در آغوش پدر جان داد

به خاطر دارم كه با اين صبحت بامرحوم "حيدرى وجودى" در كتابخانه عامه كابل از مرحومى پرسيدم كه وضع پدرش چه نوع بود. مرحومى گفتند پدرش هم سلطان بود اما مجنوب بود. به ايشان خنده كنان گفتم "تره به تخمش مى رود حسنى به با باش" يعنى مرحوم ابراهيم ادهم جنون مورثى داشته براى اين كه ايشان كه اكت تصوف مى كردند نرنجند گفتم:

**پادشاهى و جنون جمع نكرده بيدل تاج گيرند ولى آبله پا بخشند**